

# آخرین سفر شاه

ویلیام شوکراس

برگردان عبدالرضا هوشنگ مهدوی



Reza.Golshah.Com



Reza.Golshah.Com

# آخرین سفر شاه

سرنوشت یک متحد امریکا

ویلیام شوکراس

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

چاپ دوازدهم

نشر پیکان

تهران، ۱۳۸۱

Shawcross, William

شوکراس، ویلیام

آخرین سفر شاه: سرنوشت یک متحد امریکا / ویلیام شوکراس: ترجمه  
عبدالرضا هوشنگ مهدوی. - تهران: نشر پیکان، ۱۳۸۱.

ISBN 964-328-234-1

چهار، ۵۹۹، ۱۵۱ ص.: مصور.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

The Shah's last ride: the fate of an ally.

عنوان اصلی:

کتابنامه به صورت زیر نویس.

چاپ دوازدهم.

۱. محمدرضا پهلوی، شاه ایران، ۱۲۹۸-۱۳۵۹. ۲. ایران - تاریخ -

پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷. ۳. ایران - روابط خارجی - ایالات متحده.

۴. ایالات متحده - روابط خارجی - ایران. الف. مهدوی، عبدالرضا

هوشنگ، ۱۳۰۹ - مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: سرنوشت یک

متحد امریکا.

۹۵۵/۰۸۲۴

DSR ۱۵۰۱ / ش ۹۱۳

۱۳۸۱

م ۸۱-۵۱۱

کتابخانه ملی ایران

این کتاب ترجمه‌ای است از:

**THE SHAH'S LAST RIDE: THE FATE OF AN ALLY**

by

**William Shawcross**

Simon and Schuster, New York, 1988

چاپ اول: ۱۳۷۶ / چاپ دوم: ۱۳۷۶ / چاپ سوم: ۱۳۶۹ / چاپ چهارم: ۱۳۷۰

چاپ پنجم: ۱۳۷۰ / چاپ ششم: ۱۳۷۰ / چاپ هفتم: ۱۳۷۱ / چاپ هشتم: ۱۳۷۳

چاپ نهم: ۱۳۷۴ / چاپ دهم: ۱۳۷۶ / چاپ یازدهم: ۱۳۷۸

چاپ دوازدهم: ۱۳۸۱

شمار نسخه‌های این چاپ: ۱۶۵۰

حق چاپ برای نشر پیکان محفوظ است

[www.paykanpress.com](http://www.paykanpress.com)

چاپ: چاپخانه آسمان

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

تلفن و دورنگار: ۸۷۹۴۲۱۹ - ۸۷۹۴۲۱۸ - ۸۷۷۲۲۶۷ - ۸۷۷۲۰۲۹

## درباره کتاب و نویسنده آن

کتابی که در دست دارید ماجرای آخرین سفر شاه است به سوی تبعید و مرگ؛ محروم از هرگونه احترام و سرگردان در جهان، آن هم در حالی که همه دوستان سابق از او روگردان شده بودند. ویلیام شوکراس روزنامه نگار شهیر انگلیسی با قدرت قلم سحارش او را در این سفر، که در واقع فرار اوست از دست دشمنانش، گام به گام تعقیب می‌کند، ناتوانی او را در آستانه سقوط رژیمش نشان می‌دهد، مرگ او را از بیماری سرطان توصیف می‌کند و تلاشهای او را در جستجوی پناهگاهی نزد متحدان سابقش شرح می‌دهد.

شوکران سرگذشت شاه سابق را از دنیای در بسته و خیالی دربار او آغاز می‌کند. سپس جریان سقوط رژیم شاهنشاهی و استقرار جمهوری اسلامی و بحران گروگانگیری و مراحل گوناگون سفر شاه را در مصر و مراکش و باهاما و مکزیک و امریکا و پاناما و باز به مصر و مرگ او را در این کشور تعریف می‌کند. ضمناً در لابلای آن جلوس شاه را به تخت طاووس، فساد دربارش را که مملو از جمعی چاپلوس بود، غرور و استبداد او را در سالهای انقلاب

سفید، زیاده‌رویهایش را در سالهای شکوفائی بازار نفت و حکومت خونین ساواک را بیان می‌کند. همچنین روابط گرم و صمیمانه و معاملات هنگفت اسلحه او را با غرب شرح و نشان می‌دهد چگونه غربیها به شاه کمک کردند تا هرگونه جانشینی را برای حکومتش نابود سازد و افکاری را در او تشویق کردند که سرانجام به سرنگونی اش انجامید.

شوکراس تلاشهای حکومت کارتر را در ایجاد موازنه بین نگرانیهای یک متحد در حال سقوط و واقعیتهای دنیای سیاست و مسئله نجات گروگانهای امریکائی از ایران توصیف می‌کند، و نیز شرح تکان‌دهنده‌ای در باره هشت تیم پزشکی می‌دهد که اغلب در مورد شیوه‌ی معالجه شاه با هم اختلاف نظر داشتند. این کتاب تصویری است از فساد و خودکامگی رژیم پهلوی، دگرگونی اتحادها و ناپایداری وفاداریها در صحنه‌ی سیاست جهانی؛ بخشی از تاریخ معاصر است با قوی‌ترین جنبه‌های آن که با سبکی شیوا و شیرین به رشته تحریر درآمده است.

ویلیام شوکراس که مقالات و گزارشهایش در هفته‌نامه‌های آبزور، نیو استیتسمن، اسپکتاتور، نشریه نقد کتاب نیویورک و روزنامه واشنگتن پست منتشر می‌شود، تاکنون چند جلد کتاب نوشته که دوتای آنها موفق به اخذ جایزه شده است: «وضعیت بیرحم» در ۱۹۸۴ جایزه پیکار با گرسنگی را ربود و «نیکسون و کیسینجر و نابودی کامبوج» در ۱۹۷۹ جایزه بنیاد هیلمن و در ۱۹۸۰ جایزه جورج پولک را بدست آورد. قبلاً نیز دو کتاب نوشته بود که موفقیت زیادی کسب کرد: یکی به نام «دوبچک» و دیگری تحت عنوان «جنایت و سازش: یا نوش کادار و سیاست مجارستان از زمان انقلاب».

شوکراس در حال حاضر در انگلستان زندگی می‌کند.

## سخنی با خواننده

«آخرین سفر شاه» یکی از جالبترین و مستندترین کتابهایی است که تاکنون درباره مسائل سالهای آخر رژیم شاه، جریانهای دوره انقلاب اسلامی، زندگی شاه در تبعید، سیر بیماری او، جنجال معالجه‌اش توسط پزشکان مختلف، چگونگی مرگ وی، منتشر شده است.

«ویلیام شوکراس» روزنامه‌نگار جوان و پسرآوازه انگلیسی، که سالهاست به نگارش مقالات تحقیقی در نشریه «ساندی تایمز» اشتغال دارد، در این کتاب حاصل سه سال کوشش پی‌گیر خود را درباره روند زندگی شاه - از آغاز بیماری او تا زمان مرگش - به صورتی محققانه و بسیار مستند عرضه کرده است. بررسی و مطالعات همه‌جانبه او در این امر متکی به دهها کتاب و صدها مقاله راجع به ایران و انقلاب اسلامی بوده و در خلال آن علاوه بر مصاحبه با دهها تن از آگاهان به مسائل ایران و وابستگان به رژیم گذشته، مسیر شاه طی دوران یک سال و نیم زندگی او در تبعید را نیز قدم به قدم پیموده، و در نهایت اثری پدید



آورده که بی‌تردید سرشار از نکات ناگفته و افشاگریهای حیوت‌انگیز درباره فسادها، خودکامگیها، و وابستگیهای رژیم سابق است. «شوکران» در این کتاب يك پیام اصلی برای خواننده دارد، و صریحاً این مفهوم را القاء می‌کند که: در ماجرای سرنگونی شاه و رژیم سلطنتی، خود او بیش از همه مقصر بوده است.

قلم «شوکران» سرشار از طنزی گزنده علیه اقدامات و فعالیت‌های شاه و درباریان است. وی با ترسیم فضای عمومی جامعه ایران در سالهای قبل از انقلاب - بخصوص دوران پس از افزایش بهای نفت تا بشکهای ۱۲ دلار - رشوه‌خواریها، سرکوبها، سبیل‌چرب‌کردنها، و روابط فسادانگیز وابستگان دربار با دلان کمپانیهای خارجی را، از عواملی می‌شمارد که نقش مهمی در سوق‌دادن رژیم شاه به ورطه هلاک ایفاء کردند. ولی او درعین‌حال چون نمی‌تواند به نقش عظیم و رهبری انکارناپذیر امام خمینی در سرنگونی شاه معترف باشد، لذا عمده قضیه را از این زاویه در معرض دید قرار داده که: به دلیل گسترش فساد همه‌جانبه در رژیم شاه، حتی از دست هم‌پیمانان غربی او نیز برای نجاتش کاری ساخته نبود. اما نمی‌گوید چرا دوستان غربی شاه همواره در سلك تحسین-کنندگان قرار داشتند؟ و شاه نیز در حالی از ایران فرار کرد که گرچه مجموعه‌ای از تعریفها و تمجیدهای توخالی و فاقد پشتوانه رهبران را یدک می‌کشید، لیکن هیچیک از دوستان انگلیسی، سوئیسی و فرانسوی، آلمانی، اتریشی او حاضر نشدند «شاه فراری» را در خاک خود پذیرند. تا جائیکه حتی عناصری مثل ملک‌حسن نیز نتوانستند پیش از چند روز حضور شاه را در کشورشان تحمل کنند، و باهاما و مکزیك و پاناما هم فقط به قصد دوشیدن شاه، راضی به پذیرائی از او شدند (مخارج ده هفته اقامت شاه در باهاما به ۱۲ میلیون دلار بالغ شد. در پاناما صورت‌حساب غذای مأموران دولتی حافظ شاه برای يك ماه از رقم ۲۱ هزار دلار تجاوز کرد. و يك دکتر پانامائی فقط برای يك جلسه ویزیت شده مبلغ ۱۸۰۰ دلار حق‌القدم گرفت).

در آمریکا وضع از این بدتر بود. چرا که پس از بحث و جدلهای فراوان بین مقامات آمریکائی، وقتی سرانجام کارتر با ورود شاه به آمریکا - برای ادامه معالجات پزشکی - موافقت کرد، هواپیمای حامل او

و همراهانش اشتباهی در فرودگاه دیگری به زمین نشست. و در آنجا نیز تنها مسئول اداره کشاورزی منطقه به استقبال «ذات ملوکانه» آمد، که فقط ببیند آیا «اعلیحضرت» با خود تخم گل و گیاه همراه آورده، یا قصد دارد آشغال خالی کند و برود؟

بعد هم که حکومت انقلابی ایران برای استرداد شاه به آمریکا فشار آورد و کارتر مصمم به اخراج شاه از آمریکا شد، بلافاصله او را به بیمارستان مرکز پزشکی «لک‌لند» تکزاس منتقل کردند، و این محلی بود که اتاقهایش میله‌های آهنی شبیه زندان داشت و پرستارانش بخاطر درستی هیکل بی‌شبهت به گوریل نبودند.

در این مقدمه گرچه نباید به پیش داوری درباره محتوای کتاب پرداخت و لازم است قضاوت راجع به مسائل موجود در این اثر را - پس از مطالعه کامل آن - به عهده خوانندگان وا گذاشت، اما چون نویسنده در چند مورد، از خود یا به نقل از بعضیها - منجمله اشرف خواهر شاه - به اظهار نظر یا تکرار ادعاهائی خلاف واقع پرداخته، ضروری است بر این نکته تأکید شود که: بهر حال ما کتابی را در دست مطالعه داریم که توسط یک انگلیسی نگاشته شده، و در آن بسیاری دشمنان سرسخت اسلام و انقلاب اسلامی نیز ضمن مصاحبه با نویسنده کتاب، هرچه دل تنگشان خواسته گفته‌اند، بنابراین اگر مطالبی در کتاب وجود دارد که برای طرفداران انقلاب اسلامی ناخوشایند و غیرقابل قبول است، نقل آنها در ترجمه صرفاً به دلیل حفظ اصالت کتاب بوده است. و مگر نه کیست که از زخم خوردگان انقلاب، منفعت‌گم‌کردگان، و تاج و تخت از دست‌دادگان، انتظاری جز ژاژخائی داشته باشد؟ و یا فی‌المثل از نویسنده‌ای که طبعاً نمی‌تواند اقدامی جز توجیه سیاستهای غربی انجام دهد، بخواهد که درباره عظمت و شکوه انقلاب اسلامی قلم بزند، یا تحت تأثیر تبلیغات حکومت عربستان سعودی درباره اینکه کشتار حجاج در واقعه خونین مکه نتیجه «زد و خورد بین بنیادگرایان شیعه و سایر مسلمانان بوده است» قرار نگیرد، و یا علت سقوط رژیم شاه را روگردان شدن متحدان شاه - بویژه آمریکا و انگلیس - از او نداند.

حقیقت این است که متحدان شاه وقتی دیدند با افزایش قدرت انقلاب اسلامی همه امید خود را برای حفظ منافشان در ایران از دست خواهند

داد، ناگزیر - و با کمال اکراه - از حمایت رژیم شاه دست کشیدند. و بعد هم وقتی دیدند در حکومت اسلامی هیچ امیدی به حفظ منافع خود ندارند، برای درهم‌کوبیدن انقلاب و جمهوری اسلامی دست به اتحادی نامیمون (به شکل حمله صدام به ایران) زدند.

البته نباید انتظار شنیدن چنین حقایقی را از نویسنده کتاب داشته باشیم، ولی نکته مهم در اینجاست که هاجت خود غریبها ناچار به حقایقی دربارهٔ مفاسد و وابستگیهای رژیم شاه اعتراف کرده‌اند، که در طی سالهای قبل قدرتهای تبلیغاتی غرب سد محکمی برای رساندن آن حقایق به گوش مردم جهان پدید آورده بودند.

تمام اهمیت و ارزش کتاب حاضر نیز در همین است که به مردم غرب می‌فهماند که مردم ایران حق داشته‌اند علیه رژیم ضدملی و شاه پیاخیزند، طومار حکومتی فاسد را درهم نوردند.

گرچه باید اذعان داشت که کتاب «آخرین سفر شاه» با در اختیارگذاشتن اطلاعات دست‌اول فراوان، خوانندگان ایرانی را نیز با نکاتسی از زندگی شاه و دوران درپردری او آشنا می‌کند، که تاکنون برای اکثریت قریب به اتفاق مردم ناشناخته مانده بود.

## فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۷	فصل اول: پایان کار
۳۷	فصل دوم: ضیافت
۵۰	فصل سوم: پرواز به مصر
۸۳	فصل چهارم: میزبان
۱۰۷	فصل پنجم: ملکه
۱۲۹	فصل ششم: رهبر روحانی
۱۴۳	فصل هفتم: خدا حافظی شاهانه
۱۶۹	فصل هشتم: نیزه دار
۱۸۴	فصل نهم: سوداگران خواب و خیال
۲۱۱	فصل دهم: ماده شریف

۲۳۳	فصل یازدهم: تمدن بزرگ
۲۶۲	فصل دوازدهم: سپربلا
۲۸۳	فصل سیزدهم: سفیر
۲۹۷	فصل چهاردهم: بیمار خصوصی
۳۲۸	فصل پانزدهم: عمل جراحی
۳۴۱	فصل شانزدهم: سفارت
۳۶۲	فصل هفدهم: پناهگاه
۳۸۲	فصل هجدهم: ژنرال
۴۰۵	فصل نوزدهم: جزیره
۴۲۷	فصل بیستم: قمار
۴۵۲	فصل بیست و یکم: کشمکش
۴۷۳	فصل بیست و دوم: مسئله غامض جراحان
۴۹۲	فصل بیست و سوم: دومین پرواز به مصر
۵۱۳	فصل بیست و چهارم: پایان
۵۳۵	سخن آخر
۵۴۵	فهرست اعلام

ترجمة فارسی این کتاب را  
به لیلی عزیز تقدیم می‌کنم.  
ع. ه. م.

Reza.Golshah.Com

Reza.Golshah.Com

و بدرود ای شاه!  
کلاهها را بر سر نهید و گوشت و خون را با تکریم پردیده به سخره  
مگیرید.

احترام را به دور افکنید،  
سنت و آداب و تشریفات مرسوم را کنار نهید!  
زیرا تاکنون درباره من بر خطا بوده‌اید.  
من نیز چون شما به نان نیازمندم، احساس نیاز می‌کنم،  
طعم اندوه را می‌چشم، نیاز به دوستانی دارم؛  
من که بدینسان مقیدم،  
چگونه توانید گفت که پادشاهم؟

شکسپیر، نمایشنامه ریچارد دوم  
پرده سوم، مجلس دوم



Reza.Golshah.Com

## پیشگفتار

در آوریل ۱۹۷۹، شاه ایران که سه ماه بود تخت و تاجش را از دست داده بود و ایالات متحد و تقریباً تمام کشورهای جهان از پذیرفتن او خودداری کرده بودند، در جزیره‌ای در باهاما بسر می‌برد. در این هنگام دکتر هنری کیسینجر در ضیافت شام مدرسه بازرگانی دانشگاه هاروارد نیویورک طی نطقی اظهار داشت: «این درست نیست که ایالات متحد با شاه، دوست سی و هفت ساله‌اش، مثل «هلندی سرگردان» که دنبال بندری برای پهلوگرفتن و پناه‌جستن می‌گشت، رفتار کند.»<sup>۱</sup>

هلندی سرگردان یکی از کهن‌ترین افسانه‌ها است. اشاره کیسینجر با قدرت سخنوری‌اش به این افسانه بدین منظور بود که احساسات موافق را به نفع شاه برانگیزد. موضوع اصلی افسانه هلندی سرگردان این است که دست نیافتن او به پناهگاه، مجازاتی است که بخاطر سیئات اعمال یا دیوانگیهای خودش می‌بیند. سرگردانی ابدی او بیشتر به علت بدکرداریهای خودش است تا بی‌عاطفگی جهان.

(۱) نیویورک تایمز، ۲۳ آوریل ۱۹۷۹.

در بیشتر افسانه‌ها، هلندی سرگردان یا به علت ارتکاب قتل یا محاربه با خدا محکوم به سفری است بی‌پایان. افزون بر آن هرکس که با کشتی شبح‌گون او تماس بگیرد دچار نفرین خواهد شد. بدین‌سان والتر اسکات در یکی از کتابهایش به نام «روکبای» این اشعار را می‌سراید:

با بادبانهای افراشته و پر باد  
 کشتی شیطانی با طوفان رو در رو می‌شود  
 و تماشاگران نفرین‌شده نیک می‌شناسند  
 منادی غرق و نابودی را.

این کتاب سرگذشت یک سفر است، سفر توأم با سرگردانی شاه به سوی تبعید و مرگ، و نیز عوامل گوناگون حکومت او - مناسبات او با انگلیسیها و امریکاییها، پلیس مخفی‌اش ساواک، سیاه، نفت، خرید اسلحه، داستان سقوط و تبعید شاه از جمله داستانهایی است که ماهیت روابط بین دولتها و رهبرانیشان را نشان می‌دهد. داستان وفاداری و عافیت‌طلبی است. به قول شارل دوگل: «دولتها غولهایی هستند بی‌احساس.»

## فصل اول

### پایان کار

۱۶ ژانویه ۱۹۷۹، فرودگاه مهرآباد تهران. باد سردی از کوه‌های البرز دور و بر دو فروند هواپیمای ۷۰۷ را که در جلو پایون سلطنتی يك طبقه سفید و مفروش با قالبیهای ضخیم ایستاده‌اند جارو می‌کند. همینجا بود که در روزهای خوشتر، شاه ایران پادشاهان و دولتمردانی را که برای چاپلوسی و تأیید بلندپروازیها و تقاضای اتحاد و پول و سایر نشانه‌های پادشاهی‌اش می‌آمدند پیشواز و بدرقه می‌کرد. هواپیماها آزمایش و بارگیری شده و آماده پروازند. خودشاه نیز در شرف عزیمت است.

فعالیت دیگری در فرودگاه به چشم نمی‌خورد. صنفهای متعدد هواپیماهای «ایران‌اره» - مشهور به خطوط هوایی خاویار - در نتیجه اعتصاب کارمندان روی زمین نشسته‌اند. در ماههای اخیر انقلاب اسلامی قدرت گرفته و تقریباً سراسر مملکت در اثر اعتصابها به حال وقفه درآمده است. کلیه این اعتصابها به سوی يك هدف نشانه‌گیری شده‌اند: شاه.

در تهران، جریان برق مرتباً قطع می‌شود و حتی بعضی از مواد خوراکی کمیاب شده است. نفت، منبع اصلی ثروت و بانسی برنامه پیشرفت و نظامی شدن سریع کشور که شاه در سالهای ۱۹۷۰ به تشویق متحدانش آغاز کرده بود، اکنون بکلی متوقف شده است. حتی در ماههای اخیر ایران ناچار شده است نفت سفید از ایالات متحد وارد کند. اکنون تیروهای مسلح در مناطق نفتی به کار اشتغال دارند. در تهران، مردم فقیر در صفهای طولانی در زیر برف در انتظار نفت سفید بسر می‌برند. رانندگان ساعتها در برابر پمپهای بنزین که بوسیله سربازان عبوس و گاهی خشمگین محافظت می‌شود صف تشکیل داده‌اند. سربازان گاهی با شلیک‌هوائی سلاحهای اتوماتیک خود نظم را حفظ می‌کنند. سربازان و رانندگان و مردمی که در صف ایستاده‌اند، همگی به برف و سرما و شاه نفرین می‌کنند.

از آتشهایی که گروههای جوانان با سوزاندن لاستیک و زباله افروخته‌اند دود خاکستری و سیاه به هوا برمی‌خیزد و این جوانان که در خیابانها گردش می‌کنند اتومبیلهای گران‌قیمت از قبیل «بامو» و مرسدس بنز را متوقف می‌سازند و بنزین آنها را خالی می‌کنند. اعتراض رانندگان اتومبیلها خلاف عقل است بخصوص اگر خارجی باشند. امریکاییها بخصوص از اینکه مورد ضرب و شتم قرار بگیرند، وحشت دارند. بهترین تضمین این است که تصویری از دشمن بزرگ و اغتشاش‌آفرین و سازش‌ناپذیر شاه، آیت‌الله خمینی را روی شیشه جلو اتومبیلشان نصب کنند. یا بهتر اینکه یکی از نوارهایی را که آیت‌الله از تبعیدگاهش نزدیک پاریس ارسال نموده و مردم را تشویق به براندازی شاه کرده است، پخش کنند.

امروز صبح شهر نسبتاً آرام است، بسیار آرام‌تر از آنچه در روزهای اخیر بوده است. اما آرامشی ناراحت و آبدستن حوادث و تغییرات عظیم. شاه قبلاً اعلام داشته که کشور را برای گذراندن تعطیلات و معالجه ترك می‌کند. فقط روز دقیق عزیمت او از نظر مردم پوشیده است.

نظیر همه بحرانهای انقلابی، هیچ خبر واقعی در دست نیست. هیچ‌کس نمی‌داند چه توطئه‌ای در کار است، چه فشارهایی بکار می‌رود

و چه کسی به کجا رو می آورد. تقریباً تمام مردم به برنامه فارسی رادیو «بی بی سی» گوش می دهند و «بی بی سی» آخرین گفتارهای آیت الله از پاریس و نیز خبرهایی را که خبرنگارانش قادرند از میان انبوه شایعات در تهران گردآورند، پخش می کند.

همراه با شایعات و اخبار پراکنده، بدگمانی و دروغ فضای ترمسناکی ایجاد کرده است. طبق يك روايت اعلام شاه مبنی بر اینکه کشور را ترك خواهد کرد يك بلوف است و بزودی ارتش ضربه را وارد خواهد ساخت. اگر شاه برود کلیه امرای ارتش و درياسالاران و فرماندهان نیروی هوایی، صرفنظر از مأموران مخفی ساواک - که اکنون چه در داخل و چه در خارج از کشور ضرب المثل شکنجه و سرکوب شده است - همه چیز خود را ازدست خواهند داد. بنابراین منطق حکم می کند که مانع از رفتن او بشوند. ترتیب همه اینها داده شده است. این يك روايت است.

پاره ای گمان می کنند که او برای چند روز به خارج خواهد رفت و در این حال سازمان سیا ترتیب وارد کردن ضربه متقابل و بازگرداندن او را مانند سال ۱۹۵۲ خواهد داد. دیگران می گویند خیر، این بار انگلیسیها و امریکاییها هستند که او را به خارج پرتاب می کنند. این عقیده ای است که در میان نزدیکان به دربار به نحو گسترده ای رواج دارد. اگر انگلیسیها پشت سر آیت الله خمینی نبودند پس چرا «بی بی سی» انتقادهای او را مرتب پخش می کند؟

شاه شخصاً کوشیده است که دولت انگلیس را وادار سازد جلو گفتارهای «بی بی سی» را بگیرد. به نظر او نپذیرفتن این تقاضا از جانب انگلیسیها يك خیانت آشکار به او است. می گویند موضع امریکاییها پیچیده تر است. اگر آنها می خواستند شاه بماند تابعال به او گفته بودند انقلاب را خرد کند نه اینکه فقط ضربه های ناچیز به آن بزند. به جای این کار پرزیدنت کارتر یکی از ژنرالهای بلند پایه امریکایی بنام رابرت هويزر را فرستاده است که ارتش را ساکت نگاه دارد. این مطلبی است که بسیاری از مردم می گویند.

\* \* \*

کاخها و خانه‌های ثروتمندان در سراسر شهر خالی است. از هفته‌ها و حتی ماهها پیش اعضای خاندان سلطنتی و دربار شاهنشاهی آنها را تخلیه کرده‌اند. خروج آنان تا حدودی عاری از افتخار بوده است. گاهی چنین بنظر می‌رسید که کسانی که بیش از همه از ثروت یادآورده‌ای که شاه نصیبشان کرده بود استفاده برده‌اند، نخستین کسانی هستند که کشور را ترک گفته‌اند و اعضای خاندان پهلوی در رأس اشخاصی قرار دارند که در پیش‌گرفتن راه تبعید پیشدستی کرده‌اند.

شاه از خواهر دوقلویش اشرف خواسته است که کشور را ترک کند، چون او مبدل به مظهر فساد و زیاده‌رویهای خانواده سلطنتی شده بود. دیوارها و کف اتاقهای کاخ او که اخیراً نوسازی و تزئین شده - و به عقیده بسیاری زیاد پرزرق و برق است - کاملاً برهنه است. قالیها و تابلوها بسته‌بندی شده و به یکی از خانه‌های اشرف - شاید در ژوان‌له‌پن، شاید به یکی از کاخهایش در مانهاتان، شاید در خانه‌اش در خیابان مونتنی پاریس، شاید به خانه پسر معامله‌گرش شهرام که ثروتی افسانه‌ای اندوخته است در لندن، شاید به جزیره متعلق به او در سیشلز - منتقل شده باشد. پسر دیگر اشرف افسر نیروی دریایی است که بعدها نام او به اختصار و به نحوی غم‌انگیز در این کتاب خواهد آمد. او در یکی از شبهای اکتبر ۱۹۷۸ که در کاخ مادرش شام صرف می‌کرد به تابلویی که هنوز به دیوار آویخته بود اشاره کرد و گفت: «این یکی را فراموش کرده‌اند بردارند.»<sup>۱</sup>

از کاخ شاه در نیاوران، در ارتفاعات شمال تهران که ویلاهای ثروتمندان پیرامون آن جمع شده است ملکه فرح دیبا يك هواپیما پر از لباس و اشیائی که دیگران اثاث منزل می‌نامند به امریکا فرستاده است. مأموران گمرک در سراسر اروپای غربی و امریکای شمالی با وضع عجیبی روبرو شده‌اند. چگونه می‌توانند قیمت اشیاء گرانبهائی نظیر جامه‌دانه‌ها و صندوقهای لبریز از قالی و تابلو و مبل و الماس و

1) Parviz Radji, *In the Service of the Peacock Throne* (London: Hamish Hamilton, 1983) p. 241.

(این کتاب تحت عنوان خدمتگزار تخت طاووسی به فارسی منتشر شده است. - م.)

گردنبندهای مروارید و انگشترهای یاقوت و گوشواره‌های زمرد و نیمتاجهای زنانه و سرویسهای نقره‌را که از ایران وارد می‌شود ارزیابی کنند؟ بانکهای تهران در تقاضاهای انتقال پول غرق شده‌اند؛ تقریباً هر مرد و زن ثروتمندی در ایران ناگهان خواستار انتقال تلگرافی ثروتش به یکی از بانکهای سوئیس یا پاریس یا لندن یا نیویورک یا جزایر دریای کارائیب شده‌است. کارمندان بانک مرکزی دست به اعتصاب زده و از ارسال هرگونه تلکسی خودداری می‌کنند و اسنادی انتشار داده‌اند که از جمله دوتن از برادرزادگان شاه و یکی از امرای ارتش مبلغ ۲۴ میلیارد دلار به بانکهای خارج انتقال داده‌اند.<sup>۲</sup>

زمان نوشتن خاطرات و یادداشت‌های روزانه فرارسیده‌است. در لندن، پرویز راجی سفیر شاه که ضمناً فاسق والاحضرت اشرف بوده‌است هر روز از جریان رویدادهایی که در کشورش رخ می‌دهد بر خودش می‌پیچد و فساد دربار را که خود در آن سهیم بوده است و فروپاشی رژیم را یادداشت می‌کند. او شایعه‌ای را نقل می‌کند - و البته بعدها معلوم شد صحت نداشته است - که شاه درعین‌ناامیدی هفته‌ای سه‌بار برای کشیدن تریاک به خانه یکی از دوستانش می‌رود. او در شگفت است که آیا هنوز کسانی هستند که احترام و علاقه خود را به شاه حفظ کرده باشند یا اینکه غرور و تفرعن و قلندری و بی‌احساسی نسبت به احساسات مردم و عشق مفرط به سلاحهای آتشین و پرنده و گزافه‌گوییهای ممتد سبب گردیده‌است که دیگر هیچ مرجع و مقامی چه در داخل و چه در خارج از کشور برایش دلسوزی نکنند؟ راجی به این فکر می‌افتد که باید به تهران برگردد تا «مبادا مردم حساب او را با حساب اطرافیان منفورتر شاه یک‌کاسه کنند.» یکی از دوستانش به او هشدار می‌دهد که چنین کاری را نکند و می‌گوید: «شوخی رایج در تهران دربارهٔ روباهی است که بسرعت از شهر می‌گریخت. یکی از او پرسید: علت عجله‌ات چیست؟ روباه جواب داد: در این شهر هر روباهی را که سه بیضه داشته باشد می‌گیرند و می‌کشند. رهگذر با تعجب گفت: ولی تو که سه بیضه نداری چرا فرار می‌کنی؟»

2) Ibid., p. 228.



رو براه در جوابش گفت: برای اینکه آنها اول می‌کشند و بعد می‌شمارند.<sup>۳</sup>

در شهر روباههای وحشتزده، یک دیپلمات انگلیسی به یکی از تجار بسیار ثروتمند کشور تلفن زد و پرسید: «آقای فلان تشریف دارند؟» جواب داده شد: «خیر، او در زندان است.» دیپلمات انگلیسی که می‌دانست این موضوع صحت ندارد پرسید چرا زندانی شده‌است؟ پاسخ داده شد: «چون صد و پنجاه میلیون دلار ارز به خارج فرستاده است.» دیپلمات پرسید: «شما کی هستید؟» صدا جواب داد: «یکی از مستخدمین او.» دیپلمات در دفتر خاطراتش نوشت: «این روزها عجیب‌ترین چیزها می‌تواند اتفاق بیفتد.»<sup>۴</sup>

به دستور شاه چند تن از مقامات بلندپایه از جمله نخست‌وزیر اسبق و رئیس سابق ساواک بازداشت شده‌اند. اما این تلاشهای شاه بی‌پرده و تقریباً بی‌ثمر و حرکاتی است تسکین‌بخش (و ضمناً خیانت شخصی). در این ماههای آخر ۱۹۷۸ تقریباً تمامی افراد سرشناس ایران و دلان بین‌المللی که از قبل آنها منتفع می‌شدند ناپدید شده و به غرب گریخته‌اند. هوشنگ انصاری یکی از وزیران شاه که ثروتی افسانه‌ای بهم زده بود اجازه گرفت به بهانه یک ملاقات فوری با هنری کیسینجر ایران را ترک کند. او از فرودگاه به سفیر امریکا تلفن زد و گفت سه روزه به ایران بازخواهد گشت. سفیر امریکا در تلگرافی به واشینگتن این عمل او را چنین تفسیر کرد: «این کار ممکن است ناشی از زرنگی نباشد اما دلیل خونسردی است.»<sup>۵</sup> انصاری هرگز به ایران بازنگشت.

\*\*\*

در ایام گذشته، کسب اجازه شرفیابی به حضور شاه کارآسانی نبود. کاخ سلطنتی انباشته از درباریان و مقامات رسمی و دوستان صمیمی و کسانی بود که فرانسویان آنها را «زدوبندچی» می‌نامند و متأسفانه در زبان انگلیسی معادل ندارد ولی منظور اشخاصی است که دستشان را

3) Ibid., p. 309-310.

۴) یادداشت‌های محرمانه یک دیپلمات انگلیسی که در اختیار نگارنده قرار داد.

۵) تلگراف شماره ۱۰۶۹۵ سفارت امریکا در تهران، ۲ نوامبر ۱۹۷۸.

در هر معامله‌ای بند می‌کنند. در آن ایام هر کسی خواهان شرفیابی به حضور شاه بود. وعده‌های ملاقات شاه به دقت کنترل می‌شد. افسراد مزبور بیشتر طالب دیدن شاه بودند و نه آنکه حرفه‌ایشان را به گوشش برسانند. شاه دست‌کم در مورد ایرانیان شنونده خوبی شناخته نمی‌شد. او بیگانگان را بهتر تحویل می‌گرفت. در هر حال در ایام گذشته هیچ فرد ایرانی که به او نظر مشورتی بدهد وجود نداشت. همه می‌دانستند که تنها مرجع تصمیم‌گیری شخص شاه است. اما در اواخر ۱۹۷۸ همه چیز تغییر کرده بود. بخش عمده این جماعت گریخته بود، شاه در جستجوی نظر مشورتی بود و تقریباً هر کسی می‌توانست با او ملاقات کند.

غفلتاً اتاقهای انتظار کاخ مملو از کسانی شد که هیچ‌گاه در آن حول و حوش دیده نشده و اجازه ورود نیافته بودند. اعضای جبهه ملی، گروه مخالفی که شاه در سالهای ۵۰ مضمحل کرده و پس از آن مورد بی‌اعتنائی قرار داده بود، چپ‌گرایان، راست‌گرایان، سلطنت‌طلبان، جمهوریخواهان، دندان‌پزشکان، پزشکان، وکلای دادگستری - تقریباً هرکسی موفق به دیدار اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌شد. هر یک از این افراد در مورد اینکه چه چیز باعث قیام گسترده مردمی و اسلامی گردیده است و اکنون اوضاع چگونه تحول خواهد یافت، فرضیه مورد علاقه خودش را داشت.

حتی «روشنفکران» اجازه ورود یافته بودند. شاه اغلب این اشخاص را تحقیر می‌کرد. او و درباریانش واژه فرانسوی «از تلکتونل» را در مورد آنان بکار می‌بردند، اما به آنان «عن تلکتونل» می‌گفتند که هجای اول آن در فارسی به معنی نجاست است. شاه عادتاً هرکس را که دارای معلومات بود ولی با هرچه پهلویها تجسم آن بودند موافقت نمی‌کرد، «عن تلکتونل» می‌نامید.

روزی شخصی به نام دکتر شاه‌کار به کاخ سلطنتی آمد. او از وکلای دادگستری بود و شاه را تقریباً از بیست سال پیش ندیده بود. شاه‌کار از میرشکار شاه که با او آشنایی داشت تقاضا کرد ترتیب ملاقاتی با شاه را برایش بدهد. کامبیز آتابای میرشکار پذیرفت و دکتر شاه‌کار را به حضور اعلیحضرت راهنمایی کرد. وقتی دکتر شاه‌کار از دفتر

کار شاه خارج شد گمان می‌کرد که گفتگوی خوبی داشته‌است و تقاضای شرفیابی مجدد کرد. با این تقاضا هم موافقت شد و او دو ساعت دیگر را نیز در حضور شاه گذراند. سپس پیروزمندانه به میرشکار اظهار داشت که «راه حل همه‌چیز را در آستینش دارد.»

کامبیز آتابای که جوانی لاغر اندام و خوش‌قیافه است از وی خواست که رازش را به او بگوید و دکتر شاهکار جواب داد با کمال میل. گفت به شاه توصیه کرده‌است که یکصد چوبه دار در تهران برپا کند و صد نفر را به آنها بیاویزد و از نخست‌وزیر اسبقش شروع کند. آنگاه همه‌چیز درست خواهد شد.<sup>۶</sup>

میرشکار می‌گوید چندان تحت تأثیر این پیشنهاد قرار نگرفت چون به نظرش راه‌حل هرکسی جنبه شخصی داشت و براساس رنجشها و حسادت‌هایی بود که شاه طی سالهای طولانی و تلخ تبعید داخلی بر همه کسانی که رهبری بلامنازع و الهام‌گرفته از خدای او را بر ایران پذیرفته بودند تعمیل کرده بود. اکنون شاه این عقاید شخصی و اغلب انتقام‌جویانه را یکی پس از دیگری می‌شنید. سابقاً هرگز در معرض هجوم این همه عقاید و نظریات گوناگون قرار نگرفته بود، آنهم اغلب از کسانی که هیچ‌گاه رابطه واقعی با آنان نداشت و بسیاری از آنان نسبت به او و خانواده‌اش کینه ذاتی داشتند. کامبیز آتابای می‌گوید: «همگی می‌خواستیم کشور را نجات بدهیم، هرکدامان راه‌حلی داشتیم و همه می‌خواستیم آن را فقط به یک نفر ارائه بدهیم.»

\*\*\*

شاه چند هفته پیش از ترک ایران یکی از محترم‌ترین اعضای گروه مخالف خود را که در سالهای ۱۹۵۰ قلع و قمع کرده بود دعوت به تشکیل حکومت کرد. این شخص غلامحسین صدیقی نام داشت که سعی خود را کرد ولی موفق نشد. وقتی به شاه گفت که هیچ‌کس را نمی‌تواند برای خدمت زیر نظر او بیابد، شاه تعجب کرد و گفت: «چرا؟» صدیقی که مردی دانشمند و روشنفکری برجسته است، دستپاچه شد و پاسخی داد که هیچ‌گاه یکی از رعایای شاهنشاه آریامهر جرات نمی‌کرد

(۶) مصاحبه نگارنده با کامبیز آتابای، ۲۰ نوامبر ۱۹۸۵.

به او بدهد. صدیقی با تردید اظهار داشت: «زیرا هیچ کس نمی‌خواهد با شاه شریک و همدست شود.» شاه با شنیدن این سخن از جا پرید، دستپایش را گشود، فریاد زد: «چرا؟ چرا؟ نمی‌فهمم.» تا چند ماه پیش از آن شاه واقعا گمان می‌کرد که نزد ملت ایران محبوبیت دارد. شاید این بدان معنی بود که او تبلیغات، یعنی دروغها و چاپلوسیهای کسانی را که احاطه‌اش کرده بودند باور کرده بود. با این همه به این موضوع اعتقاد کامل داشت. ولی در دوازده ماه آخر، يك روحانی سالخورده و تبعیدی که شاه نسبت به او احساس حقارت داشت، خشم تمامی ملت را علیه او برانگیخته بود. ناگهان ملت، ملت خودش، از هر اقدامی که او در طی سی و هفت سال سلطنتش کرده بود ابراز تنفر و بی‌زاری می‌کرد. برای او امکان نداشت این مطلب را بفهمد.

همین يك سال پیش، موقعیت شاه در نظر خود و متحدانش بی‌اندازه محکم بنظر می‌رسید. پرزیدنت کارتر شب سال نو ۱۹۷۷-۷۸ را با او گذرانده و بنحو مبالغه‌آمیزی او را ستوده بود. آنگاه شاه دستور انتشار مقاله توهین‌آمیزی به دشمن روحانی‌اش آیت‌الله خمینی را صادر کرده بود. در میان شگفتی عمومی، این کار سیل اعتراضات و تلخیها را به سوی رژیم او سرازیر ساخت و دورانی از تظاهرات و کشتارها و عزاداریها و کشتارهای بیشتر را در طول بهار و تابستان آن سال آغاز کرد. این دوران دوبار به نقطه اوج رسید. یکی در اوت ۱۹۷۸ (مرداد ۱۳۵۷) که سینمایی در آبادان آتش گرفت. درهای سینما از بیرون قفل شده بود و چهارصد نفر در این آتش‌سوزی جان باختند. دولت تقصیر آتش‌سوزی را به گردن بنیادگرایان مسلمان انداخت. مخالفان گفتند که کار ساواک، پلیس مخفی شاه بوده‌است و اغلب مردم آن را باور کردند. و دومی در اوایل سپتامبر (۱۷ شهریور) بود که سربازان در میدان ژاله در جنوب تهران به روی مردم آتش‌گشودند و صدها نفر کشته و زخمی شدند.

واقعه اخیر تأثیر مصیبت‌باری بر روحیه شاه گذاشت. وقتی پس از این واقعه پرزیدنت کارتر به او تلفن زد، شاه طوری با او صحبت کرد که گویی در اثر يك توطئه شیطانی دچار وحشت و اضطراب شده‌است.

کسانی که در آن روزها او را دیده بودند می‌گویند مثل این بود که او آبرفته و هرگونه اعتماد به نفس را از دست داده بود.<sup>۷</sup> چند روز پس از این کشتار، شاه فرصتی یافت که پس از زلزله‌ای که شهر طیس را ویران ساخته و در حدود بیست هزار نفر را کشته بود، خودش را چون رهبری مهربان نشان بدهد. اما به‌جای اینکه به خیابانهای شهر برود که روحانیون و دانشجویان و سربازان نومیدانه مردم را از زیر آوار خارج می‌کردند، فقط به فرودگاه رفت که عملیات نجات ارتش از آنجا ترتیب یافته بود. او در اونیفورم پر زرق و برق فرمانده کل قوا، شق و رق و ناراحت مدتی ایستاد و سپس به تهران پرواز کرد.

از نظر همدردی با مردم این يك شکست کامل بود.

در حدود همین روزها بود که مایکل بلومنتال وزیر خزانه‌داری آمریکا ضمن سفر خود به خاورمیانه در جستجوی دلارهای نفتی برای سرمایه‌گذاری در آمریکا با وی دیدار کرد. او شاه را يك سال پیش دیده و شاه با لحنی آمرانه درسهایی دربارهٔ لزوم نظم و قانون در امور دولتی به او داده بود. شاه گفته بود: «شما در ایالات متحد بلد نیستید چگونه باید کشور را اداره کرد.»

بلومنتال برای صرف ناهار به کاخ سلطنتی رفت. به‌زحمت توانست شاه را بشناسد. به‌جای پادشاه ورزشکار و مغرور و خوش‌قیافه ۱۹۷۷ با مردی بیمار و گیج روبرو شد که نمی‌فهمید چه خبر شده‌است. شاه به بلومنتال گفت: «نمی‌دانم چه بکنم. نمی‌دانم آنها از من چه انتظاری دارند.» این جملات را چند بار تکرار کرد گویی بر این باور بود که «آنها» هر که می‌خواهند باشند، ولی اگر به او بگویند چه بکنند همه چیز درست خواهد شد. در میان این ناله‌های غم‌انگیز سکوت‌های طولانی و ناراحت‌کننده حکمفرما می‌شد و شاه به کف اتاق خیره می‌ماند. در نظر بلومنتال او مانند شعبی جلوه کرد.

بلومنتال پس از بازگشت به واشینگتن، یگراست به دیدن زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر رفت و گفت: «شما يك مرده

7) Gary Sick, *All Fall Down*, (New York: Random House, 1985) p. 51.

متحرك در آنجا دارید. ما در ایران چه می‌کنیم؟ آیا در موضع عقب‌نشینی هستیم؟ باید بدانی که دیگر نمی‌توانیم روی شاه حساب کنیم. اما کس دیگری وجود نداشت. در بیست و پنج سال اخیر سیاست‌غرب بر اساس کمک به شاه در نابود کردن هرگونه جانشینی برای حکومت او بود.

\*\*\*

اندکی پس از ملاقات بلومنتال، دریادار کمال‌الدین حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی و یکی از امرای تحصیل‌کرده ارتش به دیدار شاه آمد. او با خود یک گزارش سی‌صفحه‌ای آورده بود که در دست گرفتن زمام امور کشور بوسیله نظامیان را پیشنهاد می‌کرد. پس از آن‌که او را به حضور شاه راهنمایی کردند، دریادار طبق معمول شرفیاب‌ها نگاهش را به زمین دوخت و در حالت خبردار ایستاد و شروع به خواندن بخش‌هایی از گزارشش کرد. شاه در اتاق قدم می‌زد. دریادار پیشنهاد کرد که چون انقلاب رو به اوج است، شاید باید به ارتشیان دستور بدهد کنترل اوضاع را در دست بگیرند. آنها باید هر کسی را که مسئول اوضاع فعلی است بازداشت کنند. این کار مستلزم اعدام شاید پنج هزار تن از فاسدترین درباریان و سودجویان است - تا میلیونها نفر مردم را که خواستار براندازی دولت هستند راضی کند - و نیز پنج هزار نفر از روحانیون و انقلابیون.

چندسال بعد حبیب‌اللهی درحالی‌که در چایخانه مجلل هتل هالیدی این در حومه ویرجینیا نشسته بود به‌خاطر آوردن شاه قدم می‌زد و می‌گفت: «این کار برخلاف قانون اساسی است.» حبیب‌اللهی گفت: «اما این تنها راهی است که می‌توان کشور را نجات داد. انقلاب اکنون بسیار پیش رفته است. هیچ چیز جز یک نیروی برابر در جهت مخالف نمی‌تواند ایران را نجات دهد.»

شاه: «شما فکر می‌کنید که من باید برخلاف قانون اساسی عمل کنم؟»  
حبیب‌اللهی: «آری اعلیحضرت، این تنها راه نجات کشور است.»  
سپس سکوت حکمفرما شد و پنج دقیقه به طول انجامید. شاه همچنان